

## در وصیت

### محروم ساختن از ارث

اگر شخصی بعضی از وراث خود را از ارث محروم کند در آنکه این حرمان نسبت بمآزاد از ثلث اثری ندارد جای حرفی نیست - اما آیا نسبت بمقدار ثلث نیز بی اثر است که بالاخره وصیت باطل و کان لم یکن خواهد بود و یا هم نظور بیکه مستقیماً میتواند ثلث دارائی خود را اختصاص بوراث دیگر داده و یا مصرف دیگری بعد از فوت خود برای آن تعیین نماید که بالنتیجه وارثی را از ارث محروم سازد همین طور میتواند عملی کند که متلزم حصول این نتیجه باشد.

قانون مدنی ایران از يك چنین وصیتی سلب نفوذ کرده و مقرر داشته است :

اگر کسی بموجب وصیت يك یا چند نفر از ورثه خود را از ارث محروم کند وصیت مزبور نافذ نیست .  
سلب نفوذ در قانون مدنی اغلب در مواردی استعمال میشود که عمل رأساً باطل نبوده بلکه صحت آن مراعی و موقوف بامر دیگری باشد.

چنانکه در ماده ۲۱۳ میگوید : معامله مجبورین نافذ نیست در حالتیکه در ماده قبل معامله کسانیکه فقداهلیت هستند متصرف ببطالان نموده .

ولکن مراد مقنن از نافذ نبودن وصیتی که دائر بر حرمان وارث باشد همانا بطلان وصیت است .

و زتوصیف بعدم نفوذ یا بطلان مقنن خواسته است این قسم از وصیت را ملغی از اثر و بکلی لغو نموده باشد که نتیجه این وارث هم مانند سایر وراث مستحق سهم الارث

خود از همه متروکات خواهد بود بدون اینکه بموجب این وصیت ثلث متروکات بسایرین اختصاص یابد - زیرا اختصاص ثلث بسایرین و حرمان این وارث از آن باید مبنی بر این وصیت باشد و حال آنکه این وصیت وجهاً من الوجوه دلالت بر اختصاص ثلث مانع بوراث دیگر ندارد - بلکه مدلول آن همین قدر است که باو چیزی ندهند - و هر چند ندادن چیزی باو لازمه اش این افتاده که سهم الارث او را بدیگران بدهند - اما این من باب وصیت نیست بلکه برای این است که وقتی جز آنها وارث دیگری نباشد مستحق تمام ترکه خواهند بود - و الا اخراج بکنفر از ارث دلالتی بر تخصیص سهم الارث او بباقی ورثه ندارد زیرا ممکن است در حال وصیت موصی التفاتی بورثه دیگر نداشته باشد و اصلاً بخاطرش وارث دیگر خطور نکرده باشد مثل اینکه برای او غیر از کسی که او را محروم ساخته است وارث دیگری نباشد .

پس وصیت بحرمان به بیچیک از دلالات سه گانه دلالت بر اعطاء سهم او بباقی ورثه ندارد تا با عدم امکان اعطاء کل ثلث بآنها تخصیص یابد .

انتفاء دلالت مطابقه و تضمن واضح است اما دلالت التزامی برای اینکه شرط آن انتقال به لازم است که از تصور ملزوم ولو بواسطه انتقال بلازم حاصل شود و این شرط منتفی است زیرا معلوم شد که ممکن است وارث دیگری بخاطر موصی خطور نکرده باشد یا از جهت اینکه وارث دیگری برای او نیست و یا اگر هست از آن غفلت و سهولت دارد و غرضش از این حرمان صرفاً انتقام از وارثی است که او را از ارث محروم نموده و لیکن بعضی می گویند :

ممکن است علاقه ملکیت بآن تعلق گیرد ولیکن تملکش موقوف به حیات باشد قبل از اینکه شخصی آنرا حیات کرد و باین وسیله مالک آن شده و یا حق تجعیری در آن پیدا کرده باشد نمیتواند در خصوص آن وصیتی کند.

و همین حکم جاری است در اشیا اینکه ذاتاً قابل تملک بوده ولیکن بالعرض سلب قابلیت از آن شده باشد یا از جهت اینکه موضوع داخل در اعیان موقوفه بوده و باین لحاظ نمیشود آنرا نقل و انتقال نمود و یا از جهت اینکه قانون حق تملک و جواز نقل و انتقال آنرا تابع مقررات و ترتیبات مخصوصی نموده که رعایت آنها در مورد وصیت غیر ممکن باشد مثل وصیت نسبت باشیائیکه معاملات انحصار بدولت داشته و دیگری حق نقل و انتقال آنرا نداشته باشد و یا اگر این حق برای دیگری هست تابع ترتیب مخصوصی است که نشود در مورد وصیت آنرا رعایت نمود در همه این موارد وصیت باطل و ملغی از اثر است.

و نیز موصی به باید دارای منافع مشروعی باشد پس اگر هیچگونه منفعت مشروعی برای آن نمران فرض نمود و یا اگر نفع مشروعی دارد موصی بآن نظری نداشته و منافع غیر مشروع آنرا در نظر گرفته باشد و یا منظور از این بوده که منافع مباحه بمصرف غیر مشروع برسد این قسم از وصیت نیز صحیح نبوده و تبدیل بصورت مشروع الزامی نیست چنانکه ماده ۸۴۰ این نوع از وصیت را باطل معرفی کرده و مقرر داشته است: وصیت به صرف مال در امر غیر مشروع باطل است.

بهر حال وصیت در اموال اعم از اعیان و منافع و همچنین در حقوق جاری است همانطوریکه شخص میتواند حتی از حقوق خود را بدیگری هبه نماید همینطور وصیت بآن نیز صحیح است.

پس وصیت نسبت بعینی که داخل در ملک نیست ولیکن موصی بجهتی از جهات حق اختصاصی بآن پیدا کرده میتواند این حق اختصاصی خود را در صورتیکه قائم بشخص او نبوده و قانون بعد از وفاتش آنرا برای دیگری نشناخته باشد بهر کسیکه بخواهد بمنوان وصیت واگذار کند و حق تجعیر از این قبیل است.

منه بعض ورثه از ارث اگرچه وصیت حق در باقی ورثه محسوب نیست ولیکن اینهم بکنوع وصیتی است و در حد خود باید نافذ باشد نهایت آنکه نفوذ آن از ثلث است پس وقتیکه موضوع وصیت منع یکی از ورثه است از ارث مثل این است که موصی او را از ثلث محروم ساخته و آنرا اختصاص باقی ورثه داده باشد زیرا سلطنت موصی نسبت به ثلث محدود بشکل مخصوصی نبوده بلکه دعماً و منعاً مسلط بر ثلث است و هیچ فرقی بین امر ونهی و اعطاء و عدم اعطاء نیست.

پس وقتیکه موصی بعض ورثه را از متروکات خود منع نمود در مقدار ثلثی که نسبت بآن تسلط دارد صحیح و در غیر آن صحیح نیست و مثل این میماند که تمامی اموال خود را ببعضی داد باشد که در اینصورت فقط بمقدار ثلث نافذ است.

خلاصه آنکه خارج کردن بعضی از ورثه از ارث وصیتی است که امتثال و اتیان بآن ممکن است باینکه گفته شود که این وصیت بمقدار ثلث نافذ و مستحق آن باقی ورثه میباشد و مثل این است که موصی وارثی را که از ارث ممنوع داشته او را از استحقاق ثلث که اختیارش بدست خود او است محروم نموده باشد.

ولیکن این توجیه و تأویل با ظاهر وصیت که مناط اعتبار است وفق نمیدهد و فرق است بین منع از ثلث و منع از ارث. منع از ارث غیر مشروع و موجب بطلان وصیت میباشد زیرا از جمله شرایط اساسی صحت وصیت مانند سایر معاملات مشروعیت مورد وصیت است.

#### در موصی به

موضوع وصیت اعم از اینکه فعلاً موجود و بامتوقع- احصول و اعم از اینکه داخل در اعیان بوده یا منافع و یا حقوق باید قابل تملک باشد زیرا با عدم امکان تملک تملیک غیر ممکن است.

پس چیزی که منفعت عقلانی نمیتوان برای آن فرض نمود نمیتواند موضوع وصیت واقع گردد و هم چنین چیزی که